



هری پاتر و قديسان مرگ

دره گودریک هالو

فصل (ششم)

همگی برای رفتن به دنیای زندگان آماده شده بودند. شیطان بلند گفت:

« شما در آنجا مثل یک شیخ هستید چون کسی شما رو نمی بینه ، پس مواظب خودتون باشید تا به سروقت به گروه بیوندید تا برگردیم به جهنم... با شماره ۳ حرکت می کنیم.

۱... ۲... ۳

هری و رون ناگهان احساس کردند که دنیا در حال چرخیدن به دور سر آنها است. احساس می کردند که قلبشون دارد از بدنشون جدا می شه! وقتی که دوباره به حالت اول برگشتند خودشون رو در یک قبرستان متروکه دیدند! رون گفت: وای، هری... این جا همون قبرستونیه که ما تو رو اونجا دفن کردیم... درست اونجا و به دورترین سنگ قبر که به نظر می آمد که حدود ۲۰ سال از عمرش می گذره اشاره کرد. هری گفت: شما منو اینجا و توی گودریک هالو دفن کردین؟ لااغل از یه سنگ قبر نو و با کیفیت استفاده می کردین! رون مثل یه آدم مرموز گفت: ولی وقتی ما تو رو توی چال گذاشتیم و بعد سنگ قبر رو روی تو قرار دادیم یه سنگ نو و زیبایی قرار داشت... نمی دونم کی اینکار رو با تو کرده؟ هری تا به حال به این فکر نکرده بود که بعد از مرگش بیاد و بالای سنگ قبر خودش و با رون سر کهنه بودن سنگ قبر بحث کنه. پروفیسور شیطان گفت:

« دانش آموزان من آیا کسی می دونه که نام این محل چیه؟

برای اولین بار هری بلد بود که جواب استاد خودش رو بده. برای همین دست خودش رو بالا آورد. همین طور رون هم دست خودش رو بالا آورد. پروفیسور شیطان گفت:

« جناب آقای پاتر... معلومه که شما می دونید اینجا کجاست... اما آیا خبر دارید که قبر خودتون هم در همین جا قرار داره؟ هری گفت: بله آقا چون رون ویزلی الان بهم گفت.

شیطان رو به رون کرد و گفت: آقای ویزلی آیا تا به حال کسی به خودتون گفته که کجا دفن شدید؟

رون گفت: نه پروفیسور چون تمام کسانی رو که میشناسم قبل از من مردم و بقیه هم الان تو اون گروه، یعنی جهنم هستند! پروفیسور گفت: پس من بهت می گم، قبر شما در دره گودریک هالو و در کنار قبر هری پاتر قرار داره، یعنی در اینجا. رون به قبر کناری هری نگاه کرد. یک قبر باریک و دراز بود که بر روی آن نوشته بود:

"صاحب این قبر آقای حاج سید رون ویزلی می باشد"

تولد: ۱۹۹۰ میلادی

وفات: ۲۰۰۷ میلادی

" در مرگ راهی برای زندگی وجود دارد"

رون از هری پرسید: این جمله ، یعنی چی؟

هری گفت: نمی دونم... راستی رون، تو دقت کردی که قبر تو هم مثل قبر من کهنه شده و سنگش ترک برداشته؟ رون گفت: آره؟ هری رو به پروفیسور شیطان کرد و گفت: جناب پروفیسور، چرا قبر من و رون اینقدر کهنه هستند، در صورتی که ما دونفر ۲ هفته پیش مردیم؟

شیطان گفت: بلاخره اون مغزتو به کار انداختی پاتر...! کسانی که در دنیای ماورا یعنی همون جایی که شما هستید زندگی می کنند زمان برایشون خیلی کند و آهسته میگذره، در حالی که در این پایین هر یک ماه به اندازه ۱ ساعت ما خواهد بود، و از ضامن مرگ شم تا الان ۲۳ سال گذشته است.

هری و رون با قیافه ای وحشت زده به هم دیگه نگاه می کردند. اگر ۲۳ سال گذشته باشد معلوم نیست که ولدمورد چه بلایی سر مردم آورده است یا چند نفر از خانواده رون یا محفل زنده اند، و یا هرمیون خیانت کار در چه حالی است. هری به سنگ قبر خود نگاه کرد و شروع به خواندن نوشته های روی قبر کرد.

" صاحب این قبر آقای حاج هری پاتر می باشد"

تولد: ۱۹۹۰ میلادی

وفات: ۲۰۰۷ میلادی

" آنسوی مرگ زندگی است"

کاری از وبلاگ: HPRole.Blogfa.Ir